



ریشه های مصدق ستیزی

«مصدق» یک نام جادویی ست.

این نام، احترام برمی انگیزد، مهرزیادو کین فراوان پدیدمی آورد در عزا و عروسی، درسخن از گذشته و حال، می ستیزند و می ستایندش: در کنار احترام بخش مهمی از ایرانیان و آگاهان بیگانه نسبت به مصدق، جماعتی خلاف آرزوی اعلام شده ی خداو، از او بیتی ساخته اند و خود را «مصدقی» می نامند و بخشی از هواداران رژیم گذشته و جانشین آن، او را اهریمنی کجمدار و عفریتی کج اندیش می پندارند.

واقعیت چیست و جایگاه واقعی مصدق کجاست؟

من در روز سقوط او هشت سال بیش نداشتم. بیست و هشت سال بعدی را در دوره ی محمدرضا شاه زیستم. هیچگاه هم «مصدقی» نبوده به عضویت گروههای سیاسی منسوب به مصدق در نیامدم؛ اما به سبب ایرانی بودن از سویی و توجه به تاریخ و جامعه ی خودمان و دیگران، مصدق را یک زمامدار برجسته و وطنخواه و خدمتگزار و پاک می دانم. پیش از هر چیز، از آن رو که در زیر این گنبد کبود، هیچ چیز ندیده ام که نسبی نباشد: راستی را اگر یک بیگانه از من پرسد که «در دوره ی معروف به سلطنت مشروطه، کدام دولت مرد شما به ملت وفادار تر بوده و به وظایفی که این نوع ساختار سیاسی ایجاب می کند بهتر عمل کرده است؟» چه پاسخی می توانم داد؟ امیر عباس هویدار بگویم؟ نام منوچهر اقبال را بیاورم؟ از علی امینی یاد کنم؟ اسدالله علم را نام ببرم؟ شرمساران بگویم که ملت ایران سترون بود و فرزند شایسته یی نداشت؟

خیر، در برابر چنین پرسشی، پاسخ من- که گمان می برم پاسخ تاریخ نیز چنان است- روشن خواهد بود: در وهله ی نخست مصدق و سپس قوام. یعنی آن دودولتمردی که از قضا، مورد بغض سومین و چهارمین پادشاه دوره ی مشروطه قرار گرفتند و حتماً آخرین شاه ایران، در بیماری و پیریشانی و در بدری هم دست از سر مرده ی آنها برنداشت؛ حال آنکه کسانی از مکتبی و رای مشروطه خواهی به پادشاهی او خاتمه داده بودند. همه می دانند که اینان نیز، به سببهای غیر منطقی و گروهمدارانه ی دیگری، نام و یاد مصدق را بر نتافتند.



IRANWORLDINSTITUTE

چه می گویند؟

طعنه ها و کنایه ها، باذکر لقب مصدق السلطنه آغاز می شود این گونه نویسندگان فراموش می کنند که سردار سپه و تاج الملوک پهلوی همسر، همه ی نخست وزیران او و شماری از نخست وزیران فرزندش، دارای لقبهایی بوده اند که از قاجاریان گرفته اند. آنگاه، به وابستگی خانواده ی مادری او می پردازند وحتی از بی مروت ترین قلمزنان این دسته، مصدق را فرزند حرامزاده ی مظفرالدین شاه معرفی کرده است تا قاجارش بشناساند. اینان از یادمی برند که به محض آنکه رضاخان سردار سپه پیراهنی تازه کرد، به فکر تجدید فرآش از خاندان قاجار افتاد و «پهلوی» های نیمه «قاجار» ی تحویل ملت ایران داد. علاوه بر این، رییس مجلس موسسان تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی نیز یک قاجار بود و سراینده ی «سرود شاهنشاهی» پهلوی، قاجاری دیگر!

بعد، در مورد تحصیل، پایان نامه ی دکتری و سرانجام وابستگی اش به استعمار انگلیس افسانه های شگفت آور سرهم می کنند. حدسهامی زنده. به ندرت، دله دزدی راهم به اینهامی افزایند. اما، موضوع انگیزش و لب سخن، آن است که اقدام اصلی برای ملی کردن صنعت نفت را شاه (- داعیه ی خود او و سلطنت طلبان تندروی امروزی) و یا آیت الله کاشانی (- مدعی تندروان مذهبی) و یا حتا دکتربقایی کرده و تازه، آن هم به علت نادرست بودن کار و یا الجبازی مصدق، به زیان ملت ایران انجامیده است. در این میان، هواداران «حزب فراگیر ستاخیز» و «فرماندهی شاهنشاهی»، با مخالفان مذهبی دموکراسی و بازماندگان استالینیسیم همنوامی شوند و مصدق را به رفتار دیکتاتور مآبانه متهم می سازند. غیر قانونی بودن فرماندوم 1331 راهم به تفصیل عنوان می کنند و آن هم گروههایی که هم فرماندوم های دیگری را مورد تأیید قرار می دهند و هم در توجیه رفتارهای نامردمی «بی فرماندوم!» می کوشند.

این که مصدق از «فرمان عزل» خود سرپیچی کرده است، ایراد کسانی به مصدق است که نافرمانی آخرین نخست وزیر احمدشاه را به یاد نمی آورند و گمان می برند ماده ی اختیار تشریفاتی عزل نخست وزیر، در دیگر قوانینهای اساسی دیگر کشورهای صاحب مشروطه ی سلطنتی اروپا که الگوی مابوده است، نیست! وانگهی، کدام ماده از قانون اساسی مشروطه و متمم آن است که کاربردستان دوره ی «مشروطه» نقض نکرده اند؟!

بعد، اتهام فراماسون بودن مصدق نیز مطرح می شود و آن هم به صرف آنکه وی زمانی عضو مجمع آدمیت بوده (- و استعفا هم داده است)؛ حال آنکه این گروه سیاسی تنها از ساختار تشکیلات فراماسونها تقلیدی کرد و با آن گروه ارتباط سازمانی و عقیدتی نداشت. مدعیان مصدق بهتر است توجه کنند که پیشتر، کسانی همچون سید جمال الدین افغانی که در جمهوری اسلامی مورد تکریم است و اکثریت رجال دوره ی پهلوی و پاره یی از سرکردگان هوادار بازگشت سلسله ی پهلوی، به آن جماعت پیوسته بوده اند و یا هستند.



IRANWORLDINSTITUTE

اتهامها، تمامی ندارند. من شماری از مهمترینهایش را بر شمردم. اما، ذره بینها و میکروسکوپها و تلسکوپها همچنان در کارند!

پس از نیم قرن، هنوز هم؟

در جمهوری اسلامی، از همان آغاز نام مصدق را نامبارک انگاشتند. حتا نام خیابانی را که در آغاز کار بدین اسم مسما شده بود، زدودند. این جاوان جا، خوشخدمتان و فرصت جویان و کینه ورزان، بد و بیراه گفتند و تحریف تاریخ هم کردند. از جمله، این اواخر، کسی ادعا کرد که مرحوم آیت الله کاشانی مبتکر ملی کردن صنعت نفت بوده است و نه مصدق. آن شخص، سخنی از رفتار کاشانی پادشاه و موضعش در کودتای 28 مرداد به زبان نیاورد. باقی ماندگان حزب ترزا اول طبقه ی کارگرنیز نیشهای همیشگی را به مصدق می زند و هنوز هم اعتراف نمی کنند که گذشته از اطاعت کورکورانه شان، رفتار مبهم و قهریبجای آنان با کسی که به کشاکش در جبهه های مختلف کشیده شده بود، تا چه میزان در موفقیت رقیبان موثر بوده است.

اما پیگیر تر از همه، دشمنی هواداران بازگشت سلطنت پهلوی با دکتر مصدق است. به ویژه، سه چهار سالی است که مرتب در این باره مقاله و کتاب می نویسند. چون الگو معیار پادشاهی محمدرضا شاه است (- با اشاره ی مبهمی به «اشتباهات» او و «گناه اطرافیان») و نوشته ها و گفتارهایش درباره ی زجری که از مصدق کشیده، دیگر تندرو و کندرو ندارد. بی سواد و با سواد هم ندارد. در واقع، هیچ سلطنت طلبی، مصدق ستیزی خود را پنهان نمی دارد. از آن ذره بینها و میکروسکوپها و تلسکوپها که گفته شد، قویترینهایشان در دست اینان است.

با این کار، مخالف نیستم. باید تاریخ را شکافت و وارسی و هیچ تابویی را نپذیرفت. نمونه یی را بگویم: امسال، مصادف با یکصدمین سال امضای فرمان مشروطیت است. چه مانعی دارد که در جدولی رفتار و کردار اولین پادشاه مشروطه (- محمدعلی شاه) و آخرینشان (- محمدرضا شاه) را بگذاریم و بسنجیم؟ شرطی هم نمی خواهد، جز رعایت انصاف و منطق. از جمله این که سیب با سیب و گلابی با گلابی سنجیده شود. یک مورد آن است که چون ایران دوره ی محمدعلی شاه هنوز به نفت نرسیده بود، این عامل و تابعهای آن را باید از جدول مقایسه حذف کرد.



IRANWORLDINSTITUTE

خیر، پژوهش در تاریخ از کارهای ارزشمند است و با آن مخالفتی نیست. به جای تاریخ، اتهامنامه نوشتن و بسیج شدن تا برای فرافروزدادن به یک چهره ی تاریخی، چهره ی تاریخی دیگری را الجن مالی کردن ، زشت و نادرست است. بشر جایز الخطاست و مصدق هم بشری بود چون دیگران. اگر پژوهشگردانشمندی به یک اندازه شخصیت و رفتار شاه و مصدق رازیر ذره بین بگذارد، یاری بزرگی به شناخت حقایق تاریخی داده است. اما، راستش را بخواهید، در مورد آن اولی، با چشم غیر مسلح هم می توان بررسی کرد:

پرده ی هفت رنگ در بگذار ای که در خانه بوریاداری!

این همه نفاق و چنگانگی - حتا در باره ی گذشته های دور- میراث تاریخ پرتلاطم ایران ماست. اغلب فراموش می کنیم که در جهان ملتها و همچنین در برابر اندیشه های ضد سرفرازی و بهروزی ایرانیان، ایران و ایرانی تنهاست. صائب تبریزی گفته است:

دلم زپاکی دامان غنچه می لرزد که بلبلان همه مستند و باغبان تنها